

دکتر سید مهدی جوادی

استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی

دانشگاه آزاد اسلامی تاکستان

sayyedmahdijavadi@yahoo.com

طلاق و نقش آنان در تاریخ اسلام

چکیده

ریشه‌ی اختلاف و دشمنی میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم را در قرن‌ها پیش از ظهور اسلام، در شبه جزیره عربستان، باید جستجو کرد. گر چه این طوایف هر دو از اعراب مستعربه در برابر اعراب عاربه بوده و نسب آنان به عدنان، از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم می‌رسید و به همین سبب به اعراب عدنانی هم معروف شده‌اند، لکن منشأ اصلی اختلاف این دو طایفه معروف اعراب عدنانی را، دوره حیات قصی بن کلاب، از اجداد آنان، باید دانست. در عین حال، در دوره‌های بعد، به ویژه دوره‌ی حیات فرزندان عبدمناف، یعنی هاشم و عبدشمس، اختلافات آنان، وارد مرحله تازه‌ای شد و از شدت بیشتری برخوردار گردید، و به همین سبب، جانشینان آن دو نیز در مقاطع مختلف تاریخی، در مقابل هم قرار گرفتند. به طوری که عبدشمس با هاشم، امیه با عبدالمطلب، حرب با عبدالله، ابوسیفان با پیامبر (ص)، معاویه با امام علی (ع) و امام حسن (ع) و یزید با امام حسین (ع) به مقابله پرداختند.

کلید واژه‌ها

طلاق، بنی‌امیه، بنی‌هاشم، پیامبر اسلام (ص)، خلفای راشدین، خلفای اموی.

مقدمه

گر چه متون کهن تاریخی نشان از وجود اختلاف میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم در پیش از ظهور اسلام دارد و لکن چهره‌ی واقعی بنی‌امیه، پس از بعثت پیامبر (ص)، بیش از پیش بر همگان آشکار گشت. و از مهم‌ترین اقدامات پیامبر (ص) در این باره، برخورد آن حضرت با ابوسفیان، پس از اسلام ظاهری و تسلیم او به عنوان شخصیت نخست امویان آن عصر، بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری بود. که پیامبر (ص) پس از این واقعه، ابوسفیان و حامیان او را با بیان «اذهبوا انتم الطلقاء» جزو «آزاد شدگان» قرار داد. و «طلقاء» از این تاریخ، عنوان ننگین و منفوری گردید که همواره بر بنی‌امیه اطلاق شد. به طوری که حضرت زینب (س)، پس از حادثه خونین کربلا، در خطبه معروف خود، یزید را به جهت تحقیر «ابن الطلقاء» خطاب کرد. طلقاء و امویان که گاهی با عنوان «حزب طلقاء» در تاریخ اسلام نمود پیدا کرده‌اند، در مجموع، پنج دوره‌ی مهم را در تاریخ اسلام و در برابر دین اسلام پشت سر گذاشته‌اند که دوره‌ی نخست، عصر ستیز و دشمنی با اسلام و پیامبر (ص) بود که از آغاز بعثت پیامبر (ص) تا سال هشتم ه ق ادامه یافت. دوره‌ی دوم، عصر انتظار بود که پس از شکست امویان در سال هشتم ه ق آغاز و تا سال یازدهم ه ق استمرار داشت. و عصر نفوذ تدریجی در امور اجرایی و سیاسی، عصر تحکیم پایه‌های قدرت و یافتن جایگاه اجتماعی در دوره‌ی خلیفه سوم و بالآخره عصر حاکمیت بر جهان اسلام، از سال ۴۱ ه ق تا سال ۱۳۲ ه ق و شکست آنان بدست عباسیان، دوره‌های سوم تا پنجم ظهور آنان در تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد.

بر همین اساس در این مقاله، نگارنده در صدد آن است تا ضمن ریشه‌یابی تاریخی اختلافات بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم در پیش از اسلام، چگونگی برخورد و مقابله امویان با بنی‌هاشم در دوران مختلف تاریخ اسلام، به ویژه عصر نبوت و نام گرفتن آنان به طلقاء از سوی پیامبر (ص)، دوره‌ی خلافت خلفای اول و دوم، دوره‌ی خلافت عثمان بن عفان، عصر امامت امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و بالآخره دوران ائمه بعدی

شیعه تا سقوط دولت امویان بدست عباسیان در سال ۱۳۲ هجری را، مورد بررسی قرار دهد.

الف - ریشه‌های تاریخی اختلاف بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه:

جمهور اهل اخبار، اعراب را به دو دسته اعراب عاربه یعنی اصلی یا قحطانی‌ها از نسل یعرب بن قحطان و اعراب مستعربه یعنی عرب شده یا عدنانی از نسل عدنان از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم، تقسیم می‌کنند. و در عصر اسلام قحطانی‌ها در جنوب و عدنانی‌ها در شمال عربستان سکونت داشته‌اند. بر همین اساس، بنی‌هاشم و بنی‌امیه هر دو از عدنانی‌ها بوده‌اند و شجره نسبی پیامبر اسلام (ص) از بنی‌هاشم و ابوسفیان از بنی‌امیه در عصر نبوت، بنا بر نظر برخی از نسب‌شناسان، بدین ترتیب در عدم‌ناف به هم پیوسته و به عدنان منتهی شده است:

محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر (قریش) بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

- ابوسفیان (صخر) بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف... عدنان.^۱

از دوران پیش از ظهور اسلام، در میان خاندان‌های وابسته به عدنانیان، قریش که از نسل نضر بن کنانه بوده‌اند، مقتدرترین خاندان، از نظر سیاسی و اقتصادی و نیز دارا بودن مناصب مهم و سرپرستی کعبه، در جزیره‌العرب بود. این خاندان که پیامبر (ص) از درون آن به پیامبری رسید، در آستانه‌ی ظهور اسلام، متشکل از ۲۵ خاندان بود، و نفوذ و سلطه قریش بر مکه و خانه کعبه، از زمان قصی بن کلاب، نیای بزرگ رسول خدا (ص)، آغاز شده بود. زیرا قصی بود که قریش را در مکه و پیرامون کعبه جای داد و برای آنان انجمنی بنام دارالندوه (مجلس شورا) که یک مجلس مشورتی یا مرکز حکومت اشرافی مبتنی بر اتحادیه قبیله‌ای بود و در آن بزرگان بالای چهل سال حضور داشته و به رتق و فتق امور

می‌پرداختند، تشکیل داد. قصی همچنین منصب کلیدداری، سقایت (آب دادن) و رفادت (مهمانداری) زائران را در مکه عهده‌دار شد.^۲

اختلاف بین فرزندان قصی که بیشتر در بنی‌هاشم و بنی‌امیه در تاریخ اسلام، تجلی پیدا کرده است، پس از مرگ خود قصی و بر سر مناصب مهم در مکه آغاز شد و آن گاه که نوبت به عبدمناف فرزند بلا واسطه قصی رسید، اختلافات آشکارتر گردید. و پس از آن هاشم فرزند عبدمناف با وجود آن که از برادرش عبدشمس خردسال‌تر بود، اما چون مردی توان‌گر و بخشنده بود و برادرش عبدشمس غالباً در سفر بود، فرصت آن را یافت تا مناصب رفاده و سقایه و کلیدداری خانه خدا را از آن خویش سازد. و چون عبدشمس، برادر هاشم، به گمنامی درگذشت، پسر او امیه بن عبدشمس که امویان به سبب انتساب به وی به بنی‌امیه شهرت یافته‌اند و خود فردی بی‌عفت و زناکار بوده و در حیات خود همسر خود را به پسرش اباعمر و بن‌امیه بخشید و زن فرزند خویش ساخت، از عموی خود هاشم اطاعت ننمود و دعوی ریاست قریش کرد و به سبب حمایت برخی از مخالفان هاشم از امیه، اختلاف بین آن دو به داوری کشید و عاقبت پس از محکوم شدن امیه، هاشم پیروز گشت و برتریت هاشم بر امیه اعلام و هاشم همچنان مقام سقایت و رفادت را بر عهده گرفت. این داوری چنانچه اشاره شده، گرچه به پیروزی هاشم انجامید و به دنبال آن امیه ده سال از مکه تبعید و وارد شام شد، لکن این امر نخستین دشمنی آشکار میان خاندان عبدمناف بود که منتهی به کینه و اختلاف بین بنی‌هاشم و بنی‌عبدشمس گردید و دامنه آن تا زمان بعثت پیامبر (ص) و دوران بعد از آن کشانده شد.^۳

برخی از نسب شناسان و مورخین، پیرامون منشاء و علل اختلاف بین بنی‌هاشم و بنی‌عبدشمس (جد بنی‌امیه) گویند که هاشم و عبدشمس در حالی که انگشت پای هاشم به پیشانی عبدشمس چسبیده بود، دو قلو به دنیا آمدند و چون آن دو برادر را از هم دیگر جدا کردند، خون جاری شد و از این امر تطیر (فال‌گیری) کردند که بین دو برادر و فرزندان آنان خون ریزی خواهد شد. نیز گفته‌اند که به سبب این که این دو برادر دو قلوی به هم چسبیده با شمشیر از هم دیگر جدا شده‌اند، لذا میان آن دو برادر و نسل آنان، همواره

شمشیر به کار خواهد رفت. حتی نوشته‌اند که چه خوب بود که آن دو، با سکه از هم دیگر جدا می‌شدند. در عین حال، این اختلاف در میان فرزندان هاشم و عبد شمس، نیای امویان، هم ادامه یافت. به طوری که به دنبال اعتراض عبدالمطلب بن هاشم بر حرب بن امیه بن عبدشمس، به سبب قتل یک یهودی به دست حرب برای تصاحب ثروت، دشمنی بین آن دو شدت یافت. اما با این حال در این دوره هم، مقام سقایت و رفادت زائران در مکه، همچنان در دست عبدالمطلب بود.^۴

ب- بنی‌امیه در دوران حیات پیامبر (ص) و نام گرفتن آنان به طلقاء:

پس از بعثت پیامبر (ص)، مخالفت فرزندان عبدشمس که به بنی‌امیه شهرت یافتند، با بنی‌هاشم، به ویژه خود پیامبر (ص)، از شدت بیشتری برخوردار گردید. و کسانی از امویان، با تمام توان خویش، درصدد مبارزه‌ی بی‌امان با پیامبر (ص) برآمدند، که از میان آنان، حکم بن ابوالعاص بن امیه را باید نام برد. حکم به آزار و اذیت پیامبر (ص)، می‌پرداخت و به آن حضرت ناسزا می‌گفت و راه رفتن پیامبر (ص) را تقلید می‌کرد و حتی گویند در اثر نفرین پیامبر (ص)، حکم تا پایان عمر خود به همین صورت باقی ماند. دیگر عقبه بن ابی معیط بن عمرو بن امیه بود که به هنگام سجده پیامبر (ص)، پای بر سر آن حضرت می‌گذاشت و شکمبه گوسفند به روی پیامبر (ص) می‌انداخت. و عاقبت عقبه در جنگ بدر به دستور پیامبر (ص) به دار آویخته شد. عقبه بن عبدشمس بن امیه و هنده دختر وی، از دیگر چهره‌های اموی بودند که علم مخالفت با پیامبر (ص) برافراشتند و عاقبت عقبه در جنگ بدر به دست حمزه، عموی پیامبر (ص)، و بنا به روایتی به دست عبیده بن حارث، کشته شد و در تاریخ معروفست که به دنبال این واقعه، همان هنده که همسر ابوسفیان نیز بود، در جنگ احد به نیت انتقام، شکم حضرت حمزه را درید و به دهن جوید و به همین جهت به «أكله الاكباد» شهرت یافت. و گر چه در جریان فتح مکه دستور قتل هنده که محور شرک و قطب نفاق و شقاق بود، از سوی پیامبر (ص)، صادر شده بود، ولی به سبب این که وی همراه ابوسفیان، شوهر خویش، تسلیم شده بود، نجات

یافت. ولید بن عقبه بن ربیع بن عبد شمس بن امیه و شیبه بن ربیع بن عبد شمس بن امیه که درسوره‌ی «حجرات» به او عنوان فاسق داده شده است و هر دو عموی هنده جگرخوار بودند، از دیگر مخالفین اموی پیامبر (ص) بودند که هر دو در جنگ بدر به ترتیب به دست علی (ع) و عبیده بن حارث به هلاکت رسیدند. دیگر معاویه بن مغیره بن ابوالعاص بن امیه بود که در جنگ احد حضرت حمزه را مثله کرد و گرچه پیامبر (ص) او را به سبب وساطت عثمان مورد عفو قرار داده بود، لکن به جهت استمرار دشمنی‌اش با پیامبر (ص)، عاقبت بدست زید بن حارثه و یا علی (ع) و یا عمار یاسر کشته شد. ام جمیل دختر حرب بن امیه و همسر ابولهب از دیگر چهره‌های معروف زنان بنی‌امیه است که در دشمنی با پیامبر (ص) از شهرت بیشتری برخوردار بود. او که پیامبر (ص) را «بدنام» عنوان داده و بارها درصدد آسیب رساندن با سنگ به پیامبر اسلام (ص) برآمده بود و نیز خار سر راه پیامبر (ص) می‌ریخت، از جمله کسانی از بنی‌امیه است که در قرآن کریم به چهره منفور آنان اشاره شده است. به طوری که از وی در قرآن کریم و در سوره «المسد» به «حمالة الحطب» یعنی «حمل کننده خارها» عنوان شده است.^۵

در این میان، ابوسفیان (صخر) بن حرب بن امیه را که در واقع رهبریت بنی‌امیه را تا پایان عمر خود، عهده‌دار بود، گرداننده اصلی مخالفت با پیامبر (ص) باید به شمار آورد. او که سرپرست ازلام (نوعی قمار) و یکی از زنادقه معروف عصر جاهلیت بود، پناهگاه واقعی مخالفین اسلام محسوب می‌شد و در برخی از جنگ‌ها خود علیه پیامبر (ص) در عرصه جنگ حضور یافت. و چنان که معروف است در غزوه خندق خطاب به پیامبر (ص) نوشت: «قسم به لات و عزی و آساف و نائله و هبل، من به طرف تو آمده‌ام که ریشه ترا برکنم» و هنده همسر او در جنگ احد شکم حضرت حمزه را درید و جوید. با این حال، گرچه پیامبر (ص)، بنی‌امیه را از ذی‌القربی خارج ساخت و لکن در زمان فتح مکه در سال هشتم ه ق و به دنبال تسلیم ابوسفیان و به وساطت عباس، عموی پیامبر (ص)، ضمن بخشش ابوسفیان، خطاب به آل ابوسفیان و طرف داران آنان فرمود: «من آن گویم که برادرم یوسف (پیامبر به برادرانش) گفت که: «لا تتریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم

الراحمین، اذهبوا اتم الطلقاء». یعنی «امروز بر شما ملامتی نیست، خدا بر شما می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است، بروید شما هم از آزاد شدگان هستید» و یا به عبارت دیگر فرمود: «شما چه همسایگان بدی بودید، بروید شما هم از آزاد شدگان هستید». و از این به بعد طلقاء (آزاد شدگان)، عنوان ننگین و منفوری شد که به عنوان کسانی که به اجبار وارد اسلام شدند، بر بنی امیه اطلاق گردید و در دوران مختلف تاریخی همواره با امویان بود. به طوری که علی (ع) در یکی از نامه‌های خود به معاویه می‌نویسد: «و اما آنچه می‌گویی از بنی عبدمناف هستیم، ماهم هم چنین، و امیه همانند هاشم، حرب همانند مطلب و ابوسفیان همانند ابوطالب نیست ولا طلیق کالمهاجر ولا المبطل کالمحق». نیز قیس بن سعد بن عباده همراه با عده‌ای دیگر به هنگام بیعت با معاویه ضمن اعلام کراهت و شرارت بیعت با معاویه می‌گوید: «به دنبال ولایت امیر مومنان و سرور مسلمانان و پسر عمومی پیامبر (ص) «وقد ولیکم الطلیق ابن الطلیق یسومکم الخسف...». و نیز حضرت زینب (س) پس از قیام خونین کربلا، در خطبه معروف خویش، خطاب به یزید بن معاویه بن ابوسفیان فرمود: «ام العدل یابن الطلقاء...». ای پسر آزاد شدگان! آیا این دادگری است که حال آمده‌ای و به عنوان خلیفه مسلمین عربده می‌کشی...». و این سخن تا استخوان یزید، تأثیر گذاشت.^۶

در این باره، علاوه بر برخورد پیامبر (ص) با ابوسفیان به عنوان رئیس حزب طلقاء و رهبر تام الاختیار امویان، سیاست بی نظیر آن حضرت در برخورد با سایر امویان، یکی از شگفتی‌های تاریخ است. به طوری که پیامبر (ص) پس از برخورد با اسلام ظاهری ابوسفیان، گرچه آن رامصداق آیه قرآنی «قالت الاعراب آمنّا، قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم...» می‌دانست و به قول «مقریزی» بر این امر وقوف داشت که از تاریخ فتح مکه، بنی امیه نقاب نفاق به روی خود انداخته و زیر پرده دو رویی و منافقی خود را مخفی نموده‌اند؛^۷ لکن پیامبر (ص) نه تنها خود ابوسفیان را بخشید و خانه او را به همراه مسجد الحرام، از دارالامان‌ها اعلام کرد، بلکه به هنگام رحلت آن حضرت عده‌ای از بنی‌امیه از جمله عتاب بن اسید در مکه، ابان بن سعید در بحرین،

خالد بن سعید در یمن و خود ابوسفیان بن حرب در نجران از کارگزاران پیامبر (ص) بودند. نیز پیامبر (ص)، ام حبیبه دختر ابوسفیان، را به همسری برگزید. بر همین اساس می‌توان گفت که پیامبر (ص) در برخورد با قریش به ویژه بنی‌امیه، سیاست سه‌گانه عفو عمومی، جلب دل‌ها و مؤلفه القلوب و جذب و استخدام آنان در امور حکومتی را در پیش گرفت. و پیامدهای مهم این سیاست منحصر به فرد، باز داشتن مردم مکه و مدینه از روی آوردن به ارتداد بود که این امر در سایر نقاط قلمرو نفوذ اسلام در آن هنگام به شدت ترویج می‌شد.^۸

ج- دوران خلفای راشدین و عصر امامان اول و دوم شیعه :

مقارن با وفات پیامبر اسلام (ص) در سال ۱۱ هجری، در شبه جزیره عربستان سه گروه یا به تعبیر امروزه سه حزب در صدد دست یافتن به قدرت سیاسی و خلافت بودند که یکی گروه تیم و عدی و متشکل از خلیفه اول و دوم و سعد بن ابی وقاص بود. دوم گروه انصار و اعراب قحطانی بودند که بدون حضور اوسیه‌ها، رهبری آن را سعد بن عباد، رئیس خزرج، عهده‌دار بود و گروه سوم که بسیار خطرناک بود، حزب طلقاء بود که ریاست آن را ابوسفیان بر عهده داشت. حزب اخیر متشکل از امویان بود و در راس آن فردی قرار گرفته بود که از طلقاء بوده و پس از هشت سال مبارزه با اسلام، به منت، اسلام را پذیرفته و آزاد شده و این عنوان منفور را از آن خود ساخته بود و به همین سبب پیامبر (ص) در دوران حیات خویش آنان را تحت نظر داشت و اجازه قدرت‌نمایی به ابوسفیان و دو پسرش معاویه و یزید ابن ابی‌سفیان را در برابر اسلام نداد.^۹

طلقاء در خود سقیفه بنی‌ساعده نبودند، اما در حوادث بعدی شرکت کردند و راضی نبودند به این آسانی حکومت را از دست بدهند، لذا با ابوبکر مخالفت کردند. آنان ابتدا گفتند: «ابوبکر را با قریش چه کار؟ کجایند دو مستضعف، یعنی علی (ع) و عباس بن عبدالمطلب؛ ولی آنگاه که ابوبکر یزید بن ابوسفیان را منصب فرماندهی فتوحات شام داد، ابوسفیان گفت: «خدا رحمت کند ابوبکر را که صله رحم را به جا آورد». با این حال، در

دوران خلیفه اول و دوم، بنی‌امیه گام‌های مهم و موثری را برای رشد سیاسی خویش برداشتند. به طوری که در دوره خلافت ابوبکر که از بنی‌تیم بود، از بنی‌امیه خالد بن سعید بن العاص بن امیه در شام و عمرو بن عاص به قضاعه، برای اداره امور آنان به کار گمارده شدند.^{۱۰} همچنین پس از به خلافت رسیدن عمر بن خطاب در سال ۱۳ هجری، که از بنی عدی بود، عثمان بن ابوالعاص به عنوان والی طایف و عمر و عاص به عنوان حکمران مصر، بدان مناطق فرستاده شدند. و فتوحات و استفاده از امویان در این دوران در برخی مناصب، زمینه قدرت طلبی را در میان آنان افزایش داد، به طوری که آنگاه یزید بن ابی سفیان، فرماندهی بخشی از نیروهای مسلمان را در مناطق شامات بر عهده داشت، معاویه هم در کنار او بود و چون یزید در عهد عمر از دنیا رفت، معاویه جایگزین او شد و به تدریج تا سال‌های آخر خلافت عمر، حکومت بخش‌هایی از شامات را به دست آورد. نیز خلیفه دوم، بر خلاف دیگران، حکمرانی معاویه را تغییر نداد. و این برخورد خلیفه دوم باعث شد که خلیفه سوم بگوید که: «چگونه او [معاویه] را عزل کنم در حالیکه عمر او را نصب کرده است». و شاید معاویه به پشتوانه همین اقدامات بود که از زمان خلیفه دوم، در طمع خلافت بوده است و نیز اعزام قریش به شام از سوی عمر، گام دیگری می‌تواند باشد که برای روی کار آمدن بنی‌امیه در دوره‌های بعد موثر واقع شد. زیرا چنان چه اشاره شد، سیاست اصلی ابوسفیان در حمایت از دیگران، همان رسیدن بنی‌امیه به قدرت و مناصب سیاسی بود، به طوری که ابوسفیان به عنوان رئیس حزب طلقاء در این دوره و به هنگام بیعت با خلیفه اول، خطاب به علی (ع) گفت: «اگر اجازه دهید یک خانه را باقی نمی‌گذارم که با شما بیعت نکند و حاضر تمام شهر را از سواره و پیاده پر کنم». و علی (ع) در پاسخ فرمود: «ای ابوسفیان تو همیشه دشمن اسلام و مسلمانان بودی، اگر مردم ابوبکر را اهل و لایق این مقام دانسته اند به اسلام و مسلمانان چه ضرری می‌رسد که تو می‌خواهی از آن جلوگیری کنی؟»^{۱۱}

دوران خلافت عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه را که به دستور و هماهنگی خلیفه دوم و قبل از وفات خویش و از طریق شورایی مرکب از طلحه، زبیر، عثمان، علی

(ع)، سعدبن ابی‌وقاص و عبدالرحمن بن عوف به خلافت رسید، می‌توان یکی از مهم‌ترین مظاهر ظهور و بروز تحرکات و قدرت‌نمایی امویان در جهان اسلام به شمار آورد، زیرا سیاست‌های جدید خلیفه سوم از جمله انتخاب روش خاص در تقسیم ولایات و اموال و واگذاری بخشی از اموال، به خواص و نزدیکان سببی و نسبی و تشکیل طبقه‌ای از اشراف ثروتمند و خوشگذران و بالاخره گماردن جوانان بنی‌امیه به حکومت شهرهای مختلف و حاکمیت آنان بر همه ارکان حکومتی، زمینه‌های سلطه امویان را بر جوامع اسلامی آن روز فراهم ساخت و در این میان، بنی‌امیه هم برای دستیابی به جایگاه سیاسی و اجتماعی در زیر پرچم خلافت، حداکثر بهره‌ها را بردند. چنان که ابوسفیان، پس از انتخاب عثمان به خلافت می‌گفت: «ای بنی‌امیه حکومت را همچون گویی که به دست آورده‌اید، محکم نگاه دارید. زیرا قسم به آن کسی که سوگند می‌خورم، سال‌ها بود که احراز این مقام را برای شما آرزو می‌کردم، و حالا که به مقصود رسیده‌اید، بکوشید تا خلافت را به کودکان انتقال دهید، به خدا سوگند نه بهشتی است و نه جهنمی».^{۱۲}

در این دوره، سلطه امویان به حدی رسید که در مقابل آنان گروه‌های دیگری از اعراب و بادیه‌نشینان و غیر عرب که مورد ستم بنی‌امیه قرار گرفته بودند، لب به اعتراض گشودند و در اثر افزایش تبعیض‌ها، موجبات شکاف اجتماعی در جامعه را فراهم آوردند و این تبعیض‌ها باعث کینه‌ها و فریاد و طغیان گردید و عاقبت، طغیان فریادگران به شکل انقلاب مظلومان درآمد و ستم‌دگانی که از بیدادگری‌ها به جان آمده بودند، بر حکومت عثمان و والیان او شوریدند و سرانجام، کشته شدن خلیفه سوم، نقطه پایان این حوادث بود. با این حال هنگامی که جان خلیفه به خطر افتاد، علی (ع)، حسن و حسین (ع) را برای پاسداری از عثمان اعزام داشت. بر همین اساس، می‌توان گفت که حکومت در این دوران، در واقع حکومت اشراف قریش بود، زیرا در این دوره سران بنی‌امیه زمام امور را در دست گرفتند و مناصب حساس و مقام‌های پرسود را به خود اختصاص دادند^{۱۳} و هر گونه اعتراض، به شدت سرکوب می‌شد. به طوری که آن‌گاه که عمار یاسر لب به اعتراض گشود، عمال خلیفه آن قدر او را کتک زدند که بی‌هوش گردید. در این دوران حکم بن ابی

العاص و پسرش مروان، که پیامبر (ص)، آنان را ملعون اعلام کرده و به مدینه تبعید کرده بود، آزاد شد و به منصب مشاورت خلیفه ارتقاء یافت. نیز ابتدا ولید بن عقبه بن ابی معیط بن عمرو بن امیه منافق و به تعبیر قرآن کریم، فاسق و شرابخواره، که نماز صبح را چهار رکعت خواند و می‌گفت که ای بنی‌هاشم آنچه میان ما و شماست همچون شکاف سنگ است که روزگار هم نمی‌تواند آن را پیوند دهد و پس از او سعید بن عاص اموی، والی کوفه شد و همان سعید کار را به جایی رساند که می‌گفت: «هذا السواد بستان القریش»، «این سواد (نام یک ناحیه) بستان قریش است». همچنین از امویان، در این دوره، عبدالله بن عامر در بصره، معاویه بن ابی سفیان در شام، عبدالله بن ابی سرح در مصر و عمر و بن عاص در فلسطین، به حکمرانی پرداختند.^{۱۴}

آن‌گاه که خلیفه سوم به دست گروه‌هایی از مردم کشته شد، مردم برای پذیرش حکومت به سوی علی (ع) سرازیر شدند، لکن امام علی (ع) ابتدا آن را نپذیرفت و بدون تردید این عدم پذیرش امام علی (ع) به سبب هراس و ترس نبود، بلکه ایشان توانایی و استعداد کامل برای زمامداری را داشت و لکن علت اصلی عدم پذیرش حکومت از جانب امام (ع)، وضعیتی بود که در دوران گذشته، در جامعه ایجاد شده بود. به طوری که مردم، دیگر حکومت را یاور مظلومان و دشمن ظالمان نمی‌دانستند و اعتمادی بدان نداشته و تنها خود را شایسته اخذ حقوق خویش می‌یافتند. پس، امام (ع)، هرگونه اصلاح را با مقابله‌های فراوان ارزیابی می‌کرد. به طوری که در خطبه ۹۲ خود می‌فرماید: «دعونی و التمسوا غیری فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان و» «مرا معاف دارید و دیگری را برای این کار بجوید، ما روی به کاری داریم که رویه‌ها و گونه‌های مختلفی را داراست و دل‌ها بر دشواری آن استوار نمانند و عقل‌ها بار آن را نکشند. ابر سیاهی آفاق را فرا گرفته و راه حقیقت آسمانی ناپدید گشته است... ..».^{۱۵}

بنابراین جامعه اسلامی در آستانه خلافت امام علی (ع)، جامعه‌ای بیمار و منحرف بود که در آن دین نیروی دافع خود را از دست داده بود و خودستایی و قبیله‌گرایی جاهلی از نو شعله‌ور شده و مال و زور، نقش آرمانی یافته بود. و بر همین اساس علی (ع) تردیدی

نداشت که پس از رحلت پیامبر (ص)، غنایم هنگفت ناشی از فتوحات گسترده، برخی از مسلمانان را به جمع‌آوری ثروت و داشته و تمکن مالی ارزش تلقی می‌گردید. و به همین سبب بود که به جز علی (ع)، بیشتر کسانی که از سوی عمر، نامزد خلافت بعد از او شدند، از بزرگترین اشراف و متمول‌ترین افراد به شمار می‌رفتند. و شاید یکی از دلایل اصلی امام علی (ع) که فتنه بنی‌امیه را ترسناک‌ترین فتنه‌ها می‌دانست، همین امر باشد. چنان که ایشان در این باره می‌فرماید: «ألا ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی‌امیه، فأنها فتنه عمیاء مظلومه...» «... همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها، در دیده من، فتنه فرزندان امیه است، که فتنه‌ای است سردر گم و تار. حکومت آن بر همگان و آزارش دامنگیر خاص از مردم دیندار...».

۱۶

با این حال، علی (ع) پس از رسیدن به خلافت و علی‌رغم خودداری چهره‌های برجسته امویان، از جمله معاویه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه از بیعت، کارهای اصلاحی خویش را با اصلاحات در اداره کشور آغاز کرد. امام (ع) در زمینه سیاست اداره کشور، برخی از والیانی را که پیش از خود بر شهرها گمارده بودند و به سبب ظلم و تعدی و بی‌کفایتی و ناآگاهی از راه و رسم کشورداری، سبب نارضایتی و شورش مردم شده بودند، بر کنار کرد و به جای آنان مردانی دیندار و هوشمند و افرادی مدبر و دوراندیش را بر کار گماشت. امام (ع) در این باره می‌فرماید: «اما بر دین می‌ترسم که حکومت امت اسلامی به چنگ نادانان و تبهکاران در افتد و آنان مال خدا را به اختیار خود گیرند و دست به دست بگردانند و بندگان خدا را به بند بندگی خویش آورند. حال آن که از آنان در میان شما کسی را می‌شناسم که شراب نوشید و حد اسلامی بر او جاری شد. و یا کسی (عمر و عاص) که تا چیزی نگرفت به جانب اسلام نگرانید».^{۱۷}

اصلاحات دیگر امام علی (ع)، در زمینه حقوق مردم و بیت المال بود. علی (ع) اعلام کرد که: «همه مسلمانان در حقوق و وظایف، با یکدیگر برابرند و خوار نزد من عزیز و گرامی است تا حق او را بگیرم و افراد متکبر و گردنکش در نزد من خوارند تا حق مستضعفان را از آنان بازستانم». در عین حال، علی (ع) در زمینه سیاست مالی، موضع

سرسختانه و قاطعی در پیش گرفت. به طوری که تمام زمین هایی که قبلاً برخی به تیول خویشان در آورده و ثروت های کلانی را به طبقه اشراف بخشیده بودند مصادره کرده و اعلام نمود که: «... لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته...» «به خدا قسم اگر چیزی از آن اموال را بیابم که با آن زنانی را کابین داده و یا کنیزانی خریده باشند، همانا که مال را به صاحبانش باز می گردانم. هر آینه در عدل گشادگی است.»^{۱۸} به دنبال این گونه اصلاحات امام (ع) و عزل امویان از پست های حکومتی و نیز برابرساختن مردم از سوی علی (ع) در حقوق، قریش و رؤسای قبایل عرب و هواداران والیان و از همه بیشتر والیان بر کنار شده اموی، خلع شدگان از قدرت و آنهایی که به سبب بدرفتاری و بیدادگریهایشان با توده مردم، سرنوشت نامطلوبی در انتظارشان بود، کاملاً ناراضی و نگران شده بودند. پس امویان در نخستین عکس العمل خویش، آزاد گذاردن بنی امیه در بیعت را پیشنهاد کردند و پس از برخورد شدید امام (ع) با این امر، جنگ جمل از طریق بنی امیه تدارک دیده شد و در واقع این حرکت، کاملاً یک خیزش اموی بود.^{۱۹}

در دوران امامت علی (ع)، رئیس حزب طلقاء، معاویه بود که این ریاست را از پدرش ابوسفیان به ارث برده بود. معاویه که چهل و دو سال عهده دار امارت و ولایت بود، در آغاز حکومت علی (ع)، در شام، که پیش از این برای آن سرزمین حاکمیت یافته بود، اعلام استقلال کرد و خریدن دل ها با مال، برتری دادن به گروه خاص، اهمال در امنیت راه ها، ایجاد آشفتگی در جامعه، اعمال ستم در اخذ مالیات و اشیاع روسای قبایل را، جزو برنامه های اصلی خویش قرار داد و از آنجا که جامعه قبیله ای عراق سخت مطیع روسای قبیله بود، معاویه را برای به دست آوردن قدرت، ثروت و مقام اجتماعی بهتر می دید. و به سبب این که علی (ع)، پس از جنگ جمل، محل حکومت خویش را از حجاز به کوفه انتقال داده بود، معاویه در صدد برآمد تا به اهداف و برنامه های خویش جامه عمل بپوشد. لذا جنگ صفین بین معاویه و علی (ع) رخ داد و عاقبت چون جنگ به حکمیت ابوموسی اشعری، از سوی یاران علی (ع) و عمر و عاص اموی، از سوی معاویه انجامید، دامنه جنگ به جنگ دیگری به نام نهروان کشانده شد. در این دوره، معاویه و یاران او به سبب جنگی

که علیه علی (ع) به راه انداختند به قاسطین معروف شدند و این عنوان بر گرفته از آیه پنجم از سوره «جن» است که می‌فرماید: «و أما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً»، «قاسطین هیزم جهنم‌اند» گرفته شده است.^{۲۰}

هنگامی که فتنه‌های ناکثین و قاسطین در برابر علی (ع) به اتمام رسید، خوارج و مارقین به مقابله با امام علی (ع) پرداختند و این جنگ عاقبت به شهادت علی (ع) به دست خوارج انجامید. و در سال ۴۱ هـ ق، معاویه با وارد ساختن فشارهای نظامی و سیاسی بر امام حسن (ع)، توانست حکومت را از آن خویش سازد. در دوره امام حسن (ع)، معاویه، انتصاب امام (ع) بر خلافت را تقبیح و در سخنان و نامه‌های خود، تصمیم راسخ خویش مبنی بر سرکشی و عدم پذیرش امام حسن (ع)، به عنوان خلیفه را رسماً اعلام داشت. وی همچنین تعداد زیادی از عوامل و جاسوسان خود را به منظور برانگیختن مردم علیه امام (ع) به سوی عراق اعزام داشت. و در واقع همان شد که امام علی (ع) پیش بینی کرده بود. زیرا آن حضرت در این باره فرموده بود که: «... و ایم الله لتجدن بنی‌امیه لکم ارباب سوء بعدی...» «... به خدا سوگند پس از من فرزندان امیه را برای خود اربابان بدی خواهید یافت، چون ماده شتر کلان سال بدخوی که به دست به زمین کوبد و به پا لگد زند و به دهان گاز گیرد و دوشیدن شیرش را نپذیرد... بلای آنان بر سرتان آید، با چهره‌ای زشت و ترس‌آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت برابر، نه نور هدایتی در آن آشکار و نه نشانی در آن پدیدار...».^{۲۱}

پس از رسیدن به قدرت، معاویه، رفته رفته مستبدانه رفتار کرد و نسبت به شورای عالی اسلامی بی‌اعتنا شد و جمعی از مهاجر و انصار را کشت و خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل کرد و رویه اکاسره و قیاصره را پیش گرفت. او در صدد انتقال پایگاه دین اسلام از مدینه به شام بود، تا جائی که تصمیم گرفته بود که منبر پیامبر (ص) را به شام منتقل کند. معاویه کسی بود که گمراهی و فسق و فجور را در کشور اسلامی رواج داد، بر خلاف سنت رسول خدا (ص) عمل کرد و با این که به اجماع مسلمین، سمیه زن شرعی ابوسفیان بن حرب نبود، بلکه یک زن زانیه‌ی معروف بود که ابوسفیان با او نزدیکی کرده

بود، زیاده‌نمایی، فرزند این‌زن‌زانیه را به پدرش ابوسفیان ملحق ساخت و امر پیامبر (ص) را به زمین گذارد و با این عمل، خود را از گروه فجار به طبقه کفار تغییر داد. کشتن حجر بن عدی بدون هیچ گونه گناه و تقصیر و تیول کردن مصر برای عمرو عاص و بیعت گرفتن به زور برای پسرش یزید فاجر و فاسق میمون باز و مسلط کردن چنین فرد ننگین بر مسلمانان و همچنین استفاده از بیت‌المال مسلمین در راه مقاصد شخصی و انتخاب حکام و ولات به میل و هوای نفس و تعطیل حدود الهی به شفاعت و توصیه این و آن و یا به خواهش خویشان و بستگان خود، اموری است که معاویه از خود به جای گذارد و احکام و سنت نبوی را که عین احکام قرآن است، نقض کرد.^{۲۲}

جاحظ درباره معاویه می‌نویسد: بعضی می‌گویند که معاویه را نباید سب و لعن کرد، زیرا از صحابه رسول خدا (ص) بود. در حالی که این حرف به کلی خطا است و براءت از کسی که سنت رسول خدا (ص) را منکر شده، مطابق سنت پیامبر خدا (ص) است؟ به علاوه کسی که برای مثل یزید فاسق و فاجر بیعت گرفت، چگونه قابل سب و شتم نیست؟!^{۲۳}

از نظر سیاسی و مذهبی، حکومت معاویه، اولین حکومتی بود که در میان اختلافات دینی، سیاسی، قبیله‌ای و منطقه‌ای و با استعانت از زر و زور و تزویر و دسیسه‌های سیاسی، بنیاد نهاده شد. وی برای اولین بار به طور رسمی از نیروی نظامی برای کسب قدرت سیاسی استفاده کرد. از سوی دیگر سیاست معاویه در برخورد با شیعیان هم بسیار سخت‌گیرانه بود، او حجر بن عدی را به شهادت رساند و سب و لعن امام علی (ع) را در منابر رواج داد تا این که این عمل نه تنها در دوره عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی برچیده شد، بلکه در دوره خلافت مامون عباسی، از به نیکی یاد کردن از خود معاویه ممانعت به عمل آمد و عاقبت در دوره خلافت معتضد بالله عباسی لعن بر خود معاویه رواج پیدا کرد. نیز معاویه علاوه بر رواج حکومت موروثی، یعنی تعیین جانشین توسط سلطان پیشین، تعیین یکی از فرزندان یا اعضای خاندان پادشاه، به عنوان جانشین را با برگزیدن یزید به ولیعهدی، بنیان نهاد. و بدین ترتیب روند حرکت جامعه به سوی انحطاط، بعد از توقف

کوتاه دوران امام علی (ع)، با زمامداری معاویه، جان تازه به خود گرفت و با استقرار و استمرار حاکمیت بنی‌امیه، اندیشه و شاخصه‌های جاهلی، تمام شیون جامعه اسلامی را فرا گرفت.^{۲۴}

شیوه‌های حکومتی معاویه که به سبب حکمرانی بیست ساله وی در شام، پیش از رسیدن به مسند خلافت و نیز حکومت نزدیک به بیست ساله او در دوران خلافت خود و در مجموع در چهل سال انتصاب در مقام حکمرانی شام و سلطنت بر کشور اسلامی، شکل گرفته بود، از دیدگاه ابوالاعلی مودودی، دارای ویژگی‌هایی بوده است که عبارتند از: «دگرگونی در چگونگی جایگزینی حاکم، تغییر در روش زندگی حاکم به شیوه پادشاهان روم و ایران، دگرگونی در کیفیت حفظ و برداشت از بیت‌المال، پایان آزادی ابراز اندیشه و عقیده، پایان آزادی امر قضاوت، لغو حکومت شورایی، ظهور و بروز تعصبات قومی، نژادی و قبیله‌ای و نابودی حاکمیت قانون». با این حال، می‌توان گفت که پیچیدگی شخصیت و شیوه‌های حکومتی معاویه، حاکمیت روحیه عافیت طلبی و سازش در جامعه اسلامی آن زمان به ویژه در عراق و نیز پایبندی امام حسین (ع) به عهدنامه صلح امام حسن (ع) با معاویه، از جمله عوامل بازدارنده امام حسن (ع) و امام حسین (ع) برای قیام علیه معاویه به شمار می‌رود. با این اوصاف، معاویه به عنوان رئیس حزب طلقاء در این عصر، علاوه بر برخی اقدامات یاد شده، دست به پایه‌ریزی بعضی بدعت‌ها زد که خالصه کردن اموال عبدالله بن عمر، آوردن منبری از شام و قرار دادن آن در مسجدالحرام، ایجاد مقصوره در مسجد در سال ۴۴ هجری، گماشتن پسر آثال نصرانی برای خراج حمص، ترویج عربی‌گری و دامن زدن بر بی‌زاری از عجمان، قرار دادن پسرش به عنوان ولیعهد و ادعای نخستین پادشاهی جهان، از جمله آنها بود.^{۲۵}

پس از شهادت امام علی (ع)، دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم در معاویه و امام حسن (ع) تداوم یافت. امام حسن (ع) پس از اعلام ممانعت بیعت مردم از سوی معاویه با او، به مقایسه نیاکان خود با نیاکان معاویه پرداخت و فرمود: «من حسن و پدرم علی (ع) است و تو معاویه و پدرت صخر، مادر من فاطمه (س) و مادر تو هنده است، جد من رسول خدا

(ص) و جد تو حرب و مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو قتیله است...». عاقبت این اختلاف به صلح امام (ع) با معاویه انجامید و امام (ع) به سبب برخی علل، از جمله موضع بی تفاوتی لشکریان و برخورد خائنانه مردم عراق و در مقابل وجود زمینه‌های مناسب برای استفاده موفقیت آمیز از جاسوسی و سیاست بازی از سوی معاویه و نیز عشق به صلح و تنفر از سیاست بازی و پرهیز از ایجاد نفاق بین مسلمین و علاقه‌مندی به جلوگیری از خونریزی در جامعه اسلامی از جانب امام حسن (ع)، براساس تدوین صلح نامه‌ای، با معاویه صلح کرد. و در عین حال، امام حسن (ع) عاقبت به سبب عدم بیعت با یزید بن معاویه و به ترفند معاویه، به شهادت رسید و بدین ترتیب پس از شهادت امام حسن (ع)، عصر حاکمیت بنی‌امیه بر جهان اسلام آغاز شد و در این دوره آنان بیش از نود سال قدرت سیاسی را به دست گرفتند. «مقریزی» شافعی مذهب در این باره می‌نویسد: «همیشه تعجب می‌کردم بنی‌امیه و بنی‌مروان که مطرود رسول خدا و منفور مسلمانان و رسول خدا بوده و پیامبر (ص) آنها را لعن کرده بود، چه تناسب و ارتباطی به امر مهم خلافت داشتند و پیش خود فکر می‌کردم کسانی که در جاهلیت با بنی‌هاشم دشمن بوده و در دوره اسلام هم با پیامبر اسلام دشمنی‌ها کردند، چگونه خلیفه او شدند، مقام خلافت کجا و آنها کجا؟»^{۲۶}

د- طلقاء در دوره ی امامت امام حسین (ع) :

یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان، رئیس حزب طلقاء، در سال ۶۰ هـ ق به خلافت رسید و این در حالیست که پیش از این، با تحریک عمرو عاص، معاویه به زور و و تهدید و تطمیع، برای پسر نامیمون خود یزید، به ولیعهدی، از یاران طلقاء بیعت گرفته بود. یزید در فساد و هرزگی و عیاشی معروف بود و او را مست شراب و «سکران الخمیر» می‌نامیدند. او همچنین سگ و میمون و یوز و حیوانات شکاری نگه می‌داشت و به همین سبب، اصحاب و عمال یزید هم از فسق و فجور او پیروی می‌کردند. لذا در ایام یزید غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب به کار رفت و مردم آشکارا شرابخواری کردند. گویند یزید میمونی داشت که کنیه‌ی آن را ابوقبیس کرده بود و او را در مجلس

شراب خود می‌نشانند و متکائی برایش می‌نهاد و زر و زیور بر سگ می‌آویخت و برای هر سگش یک خدمتکار می‌گماشت. جالب این که در تاریخ آمده است، زیاد بن سمیه که به سبب مشخص نبودن پدرش به نام مادر و گاهی به عنوان زیاد بن ابیه در تاریخ مطرح است، هنگامی که برای تلاش جهت اخذ بیعت برای یزید فرا خوانده شد، خطاب به معاویه نوشت: مردم چه خواهند گفت وقتی که آنان را به بیعت یزید دعوت کنیم؟ در حالی که او با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند و جامه‌های رنگین پوشیده و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آواز می‌گذراند.^{۲۷} پس از بیعت مردم با یزید، وی ولید بن عقبه در مدینه را مأمور کرد تا از چهار تن، یعنی حسین بن علی (ع)، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس برای خلیفه بیعت گیرد. و این اقدام یزید در حالی بود که نامه‌های زیادی که تعداد آنها را ۱۲۰ تا ۱۸۰ هزار هم نوشته‌اند؛ از سوی کوفیان به سوی امام حسین (ع) سرازیر شد، که کوفیان در آنها آمادگی خویش را برای بیعت و حمایت از حسین بن علی (ع) اعلام کرده بودند و گر چه امام (ع) برای اطمینان بیشتر از دعوت کوفیان، مسلم بن عقیل را روانه کوفه ساخت، لکن مسلم به دستور عبیدالله بن زیاد که در آن زمان به عنوان والی کوفه، به جای نعمان بن بشیر منصوب شده بود، در خانه هانی بن عروه به شهادت رسید.^{۲۸}

امام حسین (ع) گرچه پیش از این، برخورد کوفیان با پدر بزرگوارش علی (ع) را تجربه کرده بود، اما بنا به دلایلی از جمله: ضرورت دادن پاسخ مناسب به درخواست مسلمانان به عنوان نواده‌ی موسس اسلام، خواسته‌های پی در پی یزید از امام (ع) برای بیعت و نیز هم پیمان شدن نزدیک به دوازده یا هجده هزار تن از کوفیان از طریق مسلم برای یاری رساندن به امام (ع) موجب شد، علی رغم مخالفت محمد بن حنیفه (برادر امام (ع))، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس، امام (ع) به سوی کوفه حرکت کرد. ولی ایشان به سبب برخورد با سپاه عبیدالله در کربلا فرود آمد. هم زمان با این حوادث و به دنبال شهادت مسلم و هانی، علاوه بر افزایش فشارهای اقتصادی بر مردم، عبیدالله اعلام داشت

که به هر کسی که در حمایت از حسین (ع) مظنون گردد، بدون محاکمه به دار خواهد آویخت و خانه‌اش طعمه حریق و اموالش مصادره خواهد شد.^{۲۹}

عاقبت با وجود پیمان شکنی‌های کوفیان که ریشه در تاریخ داشت، قیام امام حسین (ع) در سال ۶۱ ه. ق علیه حکومت طلقاء به وقوع پیوست و به شهادت امام (ع) و هفتاد و دو تن از بنی‌هاشم و دیگر یاران با وفای آن حضرت و اسارت اهل بیت امامت و رسالت انجامید. در بررسی چگونگی قیام امام (ع)، با این شرایط سخت، برخی معتقدند، گرچه دعوت کوفیان از آن حضرت برای سفر به کوفه، نقش به‌سزایی در قیام ایشان داشت، ولی ادامه کار از سوی امام (ع) پس از آگاهی از خیانت اهل کوفه به آن حضرت و نیز اطلاع امام (ع) از عواقب امر از طریق غیب، چنین نظری را تأیید نمی‌کند. نیز امام (ع) در پنج سال امامت خود در کوفه به خوبی بر کوفیان آگاهی پیدا کرده بود. لذا گویاترین و متقن‌ترین منبع برای فلسفه قیام عاشورا، وصیت نامه، خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان آن حضرت است. امام (ع) در بخشی از سخنان خویش در باره علل قیام خود می‌فرماید: «من نه از روی خودخواهی و سرکشی و هوسرانی و نه برای ایجاد فساد و ستمگری از [مدینه] خارج شده‌ام، بلکه تنها برای سامان دادن و اصلاح امت جدم پیامبر (ص) به پا خواسته‌ام و می‌خواهم که به احیای امر به معروف و نهی از منکر کمر همت ببندم و راه و روش جدم پیامبر (ص) و پدرم علی بن ابیطالب (ع) را پیش گیرم»^{۳۰}، به همین سبب، باید گفت که انگیزه و اساس حرکت امام (ع) به کوفه، تبیین اسلام اصیل و نقد آشکار اسلام مورد نظر امویان که گاهی به اسلام ابوسفیانی یاد می‌شود و نیز شیوه‌های حکومتی یزید و امویان و طلقاء بود. و بدین جهت افشای چهره دین ستیزانه و ریاکارانه حکام اموی، آغاز قیام‌ها و شورش‌های متعدد در قلمرو حکومتی یزید همچون قیام حره و مختار با تکیه بر قیام عاشورا، احیاء مجدد فرهنگ شهادت طلبی در امت اسلامی و الهام‌گیری و الگوبرداری از قیام امام حسین (ع) در طول تاریخ، از پیامدهای مهم قیام امام حسین (ع) در برابر امویان بود.^{۳۱}

بر خلاف دوران بیشتر خلفا در دوره‌های مختلف تاریخی، به سبب شدت مشکلاتی که جامعه اسلامی، در حکومت سه سال و شش تا هشت ماهه یزید (۶۱-۶۴ ق) با آن مواجه شد، تاریخ‌نویسان معروف، اعم از شیعه و اهل تسنن، به اظهار نظر پیرامون شخصیت و شیوه‌ی حکومتی یزید و کارگزاران او و پیامدهای مهم دوره‌ی حاکمیت امویان به ریاست یزید، در این مقطع تاریخی پرداخته‌اند. ابن واضح یعقوبی در این باره می‌نویسد: «یزید» [یزید] در سال اول حکومت خود حسین بن علی و اهل بیت پیامبر خدا (ص) را کشت و در سال دوم، حرم پیامبر خدا مباح شمرده شد و حرمت مدینه پامال گردید و در سال سوم، خون‌ها در حرم خدا ریخته و کعبه سوزانده شد.^{۳۲}

نیز در «مروج الذهب» مسعودی آمده است: «یزید و کسانش اخبار عجیب و قباح فراوان دارند، از شرابخوارگی و قتل دختر زاده‌ی پیغمبر (ص) و لعنت وصی پیغمبر و ویران کردن و سوختن کعبه و خونریزی و فسق و فجور و اعمال دیگر، که تهدید خدا آمده است که از آمرزش آنها مأیوس باید بود».^{۳۳}

ابن خلدون، از مورخین اهل سنت، ستم یزید و نیز قتل امام حسین (ع) و رواج فسق و فجور را از عوامل قیام علیه یزید عنوان کرده و می‌نویسد: «چون ستم یزید و عمالش همه جا را فرا گرفت و بزه‌کاری‌هایش، همچون کشتن سبط رسول خدا (ص) و یاران او و نیز شرب خمر و اشتغال او به دیگر معاصی آشکار شد، نخست مردم مدینه بر عامل خود عثمان بن محمد بن ابی سفیان شوریدند».^{۳۴}

جاحظ هم در رساله‌ی خود با عنوان «بنی‌امیه» پیرامون اعمال یزید و کارگزارانش می‌نویسد: «اعمال یزید و کارهایی که او و یاران و عمال او کردند، هیچ فاسق و فاجری نکرده است. حمله به خانه خدا و غارت و چاپیدن بیت‌الله و سنگ باران کردن و آتش زدن داخل کعبه مقدسه و حمله به مدینه طیبه و غارت کردن آن و قتل عام مردم بی‌گناه و زنان و اطفال و آزاد گزاردن لشکریان که در شهر مدینه هر چه بخواهند بکنند، کارهایی است که یزید با نهایت وقاحت انجام داد. و همچنین کشتن خورشید هدایت و ریحانه رسول خدا، حسین بن علی (ع) با جمعی از ستارگان درخشان عالم اسلام، از اموری است که جز از

مردم بی‌ایمان و معاند سر نمی‌زند... . چوب زدن به لب و دندان حسین بن علی (ع) در محضر جمعی از مسلمین و غیرمسلمین و به اسارت بردن خانواده و دختران رسول خدا و سوار کردن آنها بر شتران چموش که فقط یک قطعه چوب روی کوهان آنها گذارده بودند و قصد قتل علی بن الحسین (ع)، باقی مانده از فرزندان حسین (ع) و اصرار عبید الله بن زیاد به یارانش که بگذارید او [حسین (ع)] را بکشیم تا بقایای این نسل را از روی زمین بردارم و این شاخه را از ریشه بکنم و درد را از ماده آن قلع و قمع کنم، این اعمال و این گفتارها آیا دلیل کفر و الحاد و زندقه نیست؟ یزید در موقع ورود اهل بیت بر او، در حالی که بر سر حسین (ع) اهانت می‌کرد، می‌گفت:

لیت اشیای بیدر شهد وا	جزع الخزرج من وقع الاسل
لا ستطابوا و استهلوا فرحا	ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا الغر من ساداتهم	و عدلناه بیدر فا عدتل

(ای کاش شیوخ و بزرگان من که در واقعه بدر بودند، حاضر بوده و می‌دیدند که چگونه خزرج از صدای شمشیر ما در اضطراب افتاده و جزع می‌کنند و از شدت خشنودی مرا تحسین کرده و می‌گفتند: ای یزید دستت درد نکند. آری ما نخبگان و بزرگان آنان را کشتیم و با واقعه (جنگ) بدر که مقایسه کنیم، می‌بینیم که عمل ما با جنگ بدر برابر بوده است).^{۳۵}

باید افزود که برخی از اقدامات طلقاء در دوره حکومت یزید که به پاره‌ای از آنها اشاره شد در تاریخ اسلام از بدعت‌ها و خیانت‌های منحصر به فرد به شمار می‌رود که از میان آنها شهادت امام حسین و اسارت اهل بیت (ع) و یاران آن حضرت است. در این باره علاوه بر حوادث عاشورا، پیرامون اقدامات امویان آمده است: «پس از قیام حرّه، [یزید] سه روز جان و مال و ناموس مردم مسلمان مدینه و صحابه پیامبر (ص) را برای سر بازان خود (پس از کشتار و قتل عام) حتی در مسجدالنبی مباح کرد و در این حادثه تجاوز به نوامیس به حدی بود که می‌گویند هزار کودک نامشروع از دختران و دوشیزگان مهاجر و انصار مدینه متولد شدند^{۳۶} و به دستور یزید، حصین بن نمیر برای سرکوبی عبدالله بن زبیر مکه را

محاصره و کعبه را به منجنیق بست، بطوری که سنگ منجنیق‌ها و عراده‌ها به کعبه می‌خورد و همراه سنگ‌ها آتش و نفت و پاره‌های کتان و دیگر چیزهای آتش‌انگیز می‌انداختند و در نتیجه کعبه ویران شد و بنا سوخت».^{۳۷}

بر همین اساس، گستره‌ی اقدامات منفی طلقاء در دوره‌ی حاکمیت یزید به حدی است که در برخی از منابع مهم اهل سنت از جمله «المستدرک الصحیحین»، «صحیح مسلم» و «مسند احمد بن حنبل»، ضمن اشاره به شهادت و مظلومیت امام حسین (ع) و برخی اقدامات یزید از جمله سوختن کعبه، از ارتداد عوامل دخیل در شهادت امام حسین (ع) و لزوم امتناع بیعت با یزید بن معاویه، سخن به میان آمده است و ابن جوزی هم به لعنت یزید از سوی احمد ابن حنبل اشاره کرده است.^{۳۸} در کتاب «اخبار مکه» هم پس از این که به شرابخواری و میمون بازی یزید اشاره می‌شود، مولف، مردم را به لعنت یزید دعوت می‌کند و آنان را با عنوان «لعن الله یزید و ابا یزید»^{۳۹} و نیز المقدسی در کتاب «البدء و التاریخ» آنگاه که از قیام عباسیان علیه امویان سخن به میان می‌آورد، با طرح نبش قبر معاویه و پسرش یزید از سوی سپاه بنی‌العباس، آن دو را با عبارت «علیه اللعنه» و «لعنه الله» همراه ساخته‌اند. همچنین الدمشقی از ابن صلاح نقل می‌کند که از مردم گروهی هستند که در مورد یزید به سبب شهادت امام حسین (ع)، «تسبّه و تلعنه» یعنی او [یزید] را سب و لعن می‌کنند. ابن طبا طبّا هم ضمن اشاره به پرهیز خود از شرح حادثه‌ی کربلا به سبب ناگواری آن می‌نویسد: «خداوند هر کسی که در آن دست داشته و به آن فرمانی داده و به چیزی از آن خوشنود بوده است لعنت کند و هیچ‌گونه کار خیر و توبه‌ای را از او نپذیرد».^{۴۰}

ه - طلقاء بعد از قیام عاشوراء تا سقوط:

پس از حادثه کربلا، قیام حسین بن علی، منشاء بسیاری از قیام‌ها و جنبش‌ها علیه امویان گردید و عاقبت این خیزش‌ها به سقوط دولت طلقاء و اموی انجامید. بدون تردید در این دوران، قیام امام حسین (ع)، در ترغیب گروه‌های مختلف مردم به ویژه علویان، علیه دولت اموی و ایجاد اتحاد در بین مخالفین امویان از تأثیر بسزایی برخوردار بود. زیرا شیعه که پیش از این بیشتر به صورت یک نظریه سیاسی در جامعه مطرح بود و آن چنان در دل پیروان خود نفوذ نکرده بود، پس از حادثه عاشورا، تشیع با خون آمیخته شد و در اعماق دل شیعیان نفوذ کرد و عقیده راسخ آنان گردید و نیز قیام امام حسین بیش از پیش موجبات هیجان ایرانیان را در برابر امویان فراهم ساخت.^{۴۱}

همان طوری که اشاره شد، نخستین قیام علیه بنی‌امیه پس از قیام عاشورا و شهادت امام حسین (ع)، قیام حرّه بود که در سال ۶۳ هـ ق در مدینه به وقوع پیوست. به طوری که مردم مدینه پس از حادثه کربلا عامل یزید در مدینه را خلع و امویان را در تنگنا قرار دادند و عاقبت، یزید، مسلم بن عقبه را برای سرکوبی مخالفان اعزام کرد و مسلم در مدینه دستور غارت شهر و قتل اهالی آن را به مدت سه روز اعلام کرد و سپاه وی در این شهر چنان در قتل و غارت اسراف کردند که مسلم لقب «مسرف» به خود گرفت. جنایت مسلم در این شهر پیامبر (ص) به حدی بود که احترام مدینه از بین رفت و سپاهیان اموی مسجد مدینه را طویله اسبان خویش قرار دادند و سپاه او حتی در تجاوز به نوامیس مردم هم دریغ نکردند و پس از این حادثه، مردم این شهر بکارت دختران خود را تضمین نمی‌کردند و فرزندان به دنیا آمده در نتیجه این عمل، به فرزندان حرّه معروف شدند و مسلم در این حادثه ۴۰۰۰ تن از مردمان ناشناخته و ۷۰ تن از انصار را کشت و شکم زنان را درید و حرمت‌ها را به باد داد.^{۴۲}

پس از فوت یزید بن معاویه در سال ۶۴ هـ ق، معاویه دوم فرزند یزید، به حکومت رسید و تنها سه ماه یا بیست یا چهل روز بر سر قدرت بود. او که قدری مذهب بود در خطبه‌ای اعلام کرد که «نیای من معاویه در امر خلافت با کسی که از او شایسته‌تر بود به

نزاع پرداخت، سپس پدرم این کار را به دست گرفت و او شایسته این کار نبود و فرو افتاد، اینک این شما و این کار خلافت. « گویند معاویه دوم پس از این امر عبادت را پیشه خویش ساخت.^{۴۳}

با کناره‌گیری معاویه دوم، گویند مروان بن حکم در سال ۶۵ هـ ق به مدت کوتاهی و به تعبیر علی (ع) همانند این که سگی بینی‌اش را بلیسد، یعنی حدود نه ماه، به خلافت دست یافت، لکن پس از او پسرش عبدالملک به خلافت رسید. دوران عبدالملک دوره آغاز قیام‌های مختلف علیه دولت اموی بود. یکی از این قیام‌ها، جنبش توأیین بود. قیام توأیین ریشه در حادثه کربلا داشت. زیرا احساس عمیق ندامت در تحریک عواطف مذهبی گروهی از کوفیان در عدم یاری امام حسین (ع) به وجود آمد و چنین اندیشیدند که برای جبران این سستی و غفلت و برای طلب آمرزش الهی چاره‌ای جز جانبازی مشابهی که در کربلاء ضرورت داشت، ندارند؛ لذا آنان بدین نتیجه رسیدند که تنها با انتقام از عاملان شهادت حسین بن علی (ع) و جانبازی در راه او می‌توانند توبه‌ی واقعی را به عمل آورند. بنابراین گروهی که برای دست یافتن به این اهداف خود به فرماندهی سلیمان بن سرد خزاعی و با شعار «لثارات الحسین» علیه بنی‌امیه به پا خاستند، به توأیین شهرت یافتند. عاقبت این قیام که در سال ۶۵ هـ ق به وقوع پیوست، با شکست مواجه شد و سلیمان کشته شد.^{۴۴}

از قیام‌های معروف دیگر علیه امویان، جنبش مختار ثقفی در سال‌های ۶۷-۶۶ هـ ق و آن هم با شعار «یالثارات الحسین(ع)» بود. پیرامون شخصیت و ویژگی‌های فردی مختار ثقفی در تاریخ تشیع بحث‌های فراوان به عمل آمده است. به طوری که گاهی او را فردی ماجراجو و جاه طلب که به نام اهل بیت پیامبر(ص) درصدد کسب قدرت سیاسی بود و یا این که او اولین کسی است که امامت محمد بن حنفیه، فرزند علی بن ابیطالب، از غیر بنی فاطمه (س) را تبلیغ کرد و موجبات سوء استفاده دیگران از جمله هواداران عبدالله بن زبیر، در دوران بعدی گردید، معرفی می‌کنند. مختار که در سال ۶۶ هـ ق به سیاست پا گذاشت؛ ابتدا با عبدالله بن زبیر و بعد به همراه شیعیان و توأیین درصدد قیام علیه امویان بر آمد و به

همین سبب ادعا کرد که با محمد بن حنفیه، فرزند علی (ع)، ارتباط دارد و چون محمد بن حنفیه در مکه از حمایت ابن زبیر خودداری کرد، زمینه برای طرح مختار و پیوستن شیعیان به او فراهم شد. ولی در عین حال، کوشش مختار نتوانست در جلب نظر امام سجاد (ع) و نیز محمد بن حنفیه برای حمایت از خود موثر واقع شود و شاید یکی از دلایل آنان در عدم حمایت از مختار، نامردی‌های کوفیان نسبت به امام علی (ع) و امام حسین (ع) بود.^{۴۵}

مختار و پیروان او که به کیسانیه معروف شدند و اعتقاد آنان علاوه بر اصل امامت محمد بن حنفیه پس از حسین بن علی، حول و محور همان اعتقاد قرار داشت، به طور رسمی در دوره خلافت عبدالملک بن مروان، دست به قیام زدند و مختار و یاران او که متشکل از توابین، موالی و ایرانیان و برخی مسلمانان دیگر بودند، سر انجام عامل کوفه که از سوی عبدالله بن زبیر انتخاب شده بود بر کنار و عبیدالله بن زیاد هم توسط سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر، در نزدیکی موصل با گروهی از اشراف کشته شد. نیز در این قیام از دیگر عوامل اموی که در جریان شهادت امام حسین (ع) دخیل بودند از جمله عمر بن سعد بن ابی وقاص، سنان بن عنس، خولی و حرمله، به قتل رسیدند. گویند آنگاه که سر بریده‌ی ابن زیاد را، فرستاده محمد بن حنفیه، نزد امام سجاد (ع) آورد، امام (ع) فرمودند: «من داخل شدم بر این ملعون و سر پدرم را بر مجلس او داخل کردند و وی غذا می‌خورد، گفتم پروردگارا مرا نمیران تا سر ابن زیاد ملعون را ببینم در حالی که غذا می‌خورم و الان غذا می‌خورم. حمد خدایی را که دعای مرا مستجاب کرد». گفتنی است که این بیان در کتاب «البدء والتاریخ» به نام خود محمد بن حنفیه، ضبط گردیده است. عاقبت مختار در سال ۶۷ هـ ق در نزدیکی کوفه با هفت هزار تن از یاران خود، به دست مصعب بن زبیر، کشته شد. از دیگر حوادث دوره خلافت عبدالملک، کشته شدن عبدالله بن زبیر بود، او که قیامش از زمان مرگ معاویه تا سال ششم از خلافت عبدالملک و نزدیک نه سال ادامه داشت، در این دوره کشته شد و به دستور خلیفه، پوستش را کنده و پر از گاه کردند.^{۴۶}

با این حال، گویند عبدالملک از خلفای دورانیش و کاردان اموی بوده است و از سخنان اوست که گفت: «به خدا نه من خلیفه ضعیفم نه دو رو و نه سست رأی». و

مقصودش، خلیفه سوم، معاویه و یزید بوده است. عبدالملک از سال ۶۵ تا ۶۹ هـ ق به خلافت پرداخت. جانشین عبدالملک، پسرش ولید بود، دوره حکومت ولید دوران فتح و گشایش سرزمین‌های مختلف بود. او نخستین کسی بود که در اسلام، کعبه را زرنگار کرد و در مکه خطبه‌ای بی حمد و ثنای پروردگار را ایراد کرد. در دوره خلافت وی امام سجاد (ع) به شهادت رسید. و بعد از ولید، سلیمان بن عبدالملک در سال ۹۶ هـ ق قدرت سیاسی را به دست گرفت و دو سال خلافت کرد. در زمان او فتوحات تداوم یافت و عیاشی و خوشگذرانی در دربار رواج پیدا کرد و گویند سلیمان علاقه وافری به زن و غذا داشت.^{۴۷}

دوران خلافت یزید بن معاویه (۶۴-۶۱ هـ ق)، معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴ هـ ق)، مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵ هـ ق)، عبدالملک بن مروان (۸۶-۶۵ هـ ق)، ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶ هـ ق) و سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هـ ق)، از خلفای بنی‌امیه، همزمان با امامت امام سجاد (ع) بود. امام سجاد (ع) در این دوران، علاوه بر اقدامات مهم افشاگرانه و هشدار دهنده در دوره اسارت خویش، علیه امویان، در برخورد با قیام‌هایی که جنبه خونخواهی از شهدای کربلاء و یا در راستای اهداف الهی بود، موضع مثبت و به جز در موارد خاص، حتی موضع تأیید هم داشته است. همچنین آن حضرت برنامه‌های نشر مبانی اعتقادی و فرهنگی شیعه؛ تربیت نیروهای صالح و کار آمد، افشای چهره امویان، مبارزه با افکار و اندیشه‌های منحرف، زنده نگه داشتن یاد و خاطره قیام عاشورا و رساندن پیام آن به مسلمانان را در پیش گرفت. در این عصر به سبب سلطه‌ی اشراف و بزرگان قریش و نیز رواج زندگی پر تجمل، خرید کنیزکان، باده گساری و آواز خوانی از یک سو و حاکمیت رعب و وحشت و اختناق بر اقشار مختلف مردم، به ویژه شیعیان، و تلاش برای مشروعیت بخشیدن به حکومت اموی از طریق شعرای درباری از سوی دیگر، باعث شد که امام چهارم این سیاست را بر قیام ترجیح دهد که احساسات سطحی را به وسیله تدبیری پخته و سنجیده مهار کند و اندیشه هدایت‌گر و نیروهای تربیت یافته صالح را برای شروع کار عظیم و مهم یعنی تجدید حیات اسلام و بازآفرینی نظام اسلامی تأمین نماید، جان خویش و یاران اندک اما قابل اعتماد خود را حفظ کند و میدان را در برابر رقیب رها نکند

و تا زنده است و از دید جستجوگر هراسان دستگاه اموی پنهان است، در این جبهه به مبارزه‌ی بی‌امان ولی پنهان مشغول باشد و سپس ادامه‌ی این راه را که بی‌گمان به سر منزل مقصود بسی نزدیک‌تر است، به امام پس از خود بسپارد.^{۴۸}

بر این اساس، امام سجاد (ع) از یک طرف با به کارگیری اصل دینی تقیّه توانست خود و شیعیان و پیروانش را از گزند اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی امویان و دشمنانش محفوظ نگه دارد و از طرف دیگر در پوشش این تقیّه، رسالت عظیم هدایت و رهبری شیعه را به بهترین صورت به انجام رساند. و امام برای رسیدن به اهداف خود، شیوه‌های پند و ارشاد امت و تبیین معارف الهی در قالب دعا را در پیش گرفت و به تبیین و تثبیت مسئله امامت، تبیین فرهنگ و اندیشه‌های اصیل اسلامی، تربیت نیروهای صالح و عالم و احیای فقه شیعه پرداخت.^{۴۹}

در مجموع می‌توان گفت، که عبدالملک به همراه برخی از فرزندان، داستان یزید و عمالش را تکرار کردند. به طوری که خانه خدا را خراب و مدینه منوره و بقعه متبرکه رسول خدا (ص) را غارت و احترام مسلمانان را از بین بردند و قبله را منحرف و نماز جمعه را تا نزدیک‌های غروب عقب انداختند و روی منبر رسول خدا (ص) غذا و شراب خوردند.^{۵۰}

پس از سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هـ ق به خلافت رسید و دو سال و پنج ماه خلافت کرد. گویند خلافت او در آن دوران بلا مذهبی و استبداد و خونریزی، همچون خالی سفید است. این خلیفه که مادرش دختر عمر بن خطاب بود، شیوه عمر بن خطاب را در پیش گرفت. در دوره‌ی خلافت وی زاهدان و پرهیزگاران به دربار او راه یافتند و عمال بنی‌امیه از کار بر کنار شدند. گویند خلیفه در محل استقرار خویش آیه‌ی «ان الله يأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی» را نصب کرده بود. ممنوع ساختن سب و لعن علی (ع)، برداشتن جزیه از ذمیان، تخفیف مالیات عموم مسلمانان به ویژه ایرانیان، از جمله اصلاحات عمر بن عبدالعزیز بوده است. همچنین جنبش جدی بنی‌هاشم علیه امویان در زمان این خلیفه آغاز و در اثر

استمرار این حرکتها، عاقبت حکومت امویان به دست عباسیان ساقط شد. شریف رضی (۴۰۶ هـ ق) عمر بن عبدالعزیز را ستوده است. عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۱ هـ ق در گذشت.^{۵۱}

آنگاه که عمر بن عبدالعزیز در گذشت، یزید بن عبدالملک به خلافت دست یافت و تا سال ۱۰۵ هـ ق به حکومت پرداخت. این خلیفه اموی هم همانند یزید بن معاویه به عیاشی و زن بازی معروف بود. ا و صوابی نمی‌دانست که بدان پردازد و خطائی نمی‌شناخت که از آن بگذرد، وی را خلیفه هرزه و فاسق می‌گفتند. یزید بن عبدالملک بیشتر اوقات خود را با دو کنیز خود به نام‌های حبابه و سلامه سپری می‌کرد و گویند او پس از بیست روز از درگذشت حبابه فوت کرد.^{۵۲} بعد از یزید بن عبدالملک، برادرش هشام در سال ۱۰۵ هـ ق به قدرت سیاسی دست یافت و به مدت نوزده سال و هفت ماه به حکومت پرداخت. گر چه او را مردی خردمند و صاحب رأی و به همراه معاویه بن ابی سفیان و عبدالملک بن مروان جزو مدبران بنی‌امیه به شمار آورده‌اند، لکن این خلیفه اموی بر علویان بسیار سخت گرفت. به طوری که در دوره‌ی خلافت او، زید بن علی بن حسین (ع) دست به قیام اصلاحی زد و پس از شهادت او، امویان بدنش را سوزاندند. فرقه زیدیه که اکنون یکی از فرق شیعه به شمار می‌رود، منسوب به اوست.^{۵۳}

دوره خلافت سه تن از خلفای اموی، یعنی عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹ هـ ق)، یزید بن عبدالملک (۱۰۵-۱۰۱ هـ ق) و هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵ هـ ق)، مقارن بامامت امام پنجم شیعیان، امام محمد باقر (ع) بود.

امام باقر (ع) در این دوران، تقریباً از ویژگی‌های دوره حیات امام سجاد (ع) برخوردار بود و به همین سبب فعالیت‌های امام باقر (ع) در جبهه‌های مختلف صورت گرفت. به طوری که امام در این عصر به یک نهضت بزرگ علمی و فرهنگی دست زد و چهره‌های برجسته علمی و دینی زیادی را در مکتب خویش پرورش داد که گاهی تعداد آنان به ۶۷ تن هم رسیده است. از سوی دیگر، گرچه همچون عصر امامت امام سجاد (ع)، در این دوره هم، تقیّه، شیعیان را از برخی خطرات بازداشت، لکن لزوم رعایت تقیه موجب

شد که برخی از شیعیان در امامت امام باقر (ع) تردید داشته و به زید بن علی تمایل پیدا کنند و فرقه‌ی زیدیه را به وجود آورند. زیدیان که در فقه تقریباً پیرو ابو حنیفه و در کلام دنباله‌رو معتزله بودند، به سبب اعتقادشان به قیام امام با شمشیر، دست به جنبش‌های مختلف زدند و با وجود قلع و قمع برخی از آنان از سوی امویان و بعدها عباسیان، آنان توانستند دارای یک مکتب و فرهنگ منظم باشند. مسئله غالیان، که تنها به شناخت امام بدون انجام تکلیف اکتفا می‌کردند و مبارزه با خوارج و متحجران و افکار انحرافی بیهوده که بیشتر آنها از تحمیل تقیه بر امام باقر (ع) نشأت می‌گرفت، از دیگر مشکلات اساسی دوره‌ی حیات امام باقر (ع) بود.^{۵۴}

پس از هشام، ولید بن یزید بن عبدالملک که او را خلیع بن فاسق هم نامیده‌اند، در سال ۱۲۵ هـ ق به خلافت رسید. او مردی عیاش، شهوت پرست، شوخ طبع و شاعر بود. وی در یکی از اشعار خود گفته است که: «من دوستدار آواز خوش و نوشیدن شراب و بوسیدن گونه‌های زیبایم». او به هنگام مستی، ملحد و کافر گشت و نخستین کسی است که آواز خوانان را از شهرها به نزد خویش فرا خواند. گویند او حوض‌هایی پر از شراب آماده می‌کرد و خود وارد حوض می‌شد. روزی ولید با قرآن تغال کرد و آیه‌ی «و استفتحوا و خاب کلّ جبار عنید (گشایش خواستند و هر که ستمگر و لجوج بود، نومید شد)» در آمد، خلیفه قرآن را باتیر مورد هدف قرار داد و خطاب به قرآن گفت: به روز قیامت در نزد خدا بگو که ولید مرا پاره کرد. و گویند این ابیات را سرود:

تهدّد کلّ جبار عنید فها انا ذاک جبار عنید

اذا ما جنّت ربّک یوم حشر فقل یا ربّ خرّقتی ولید

«تو هر جبار عنید (گردنکش مخالف) را تهدید می‌کنی، اینک منم من، آن جبار عنید، چون روز رستاخیز، پروردگار خویش را دیدی، بگو پروردگارا ولید مرا پاره کرد». در دوره‌ی خلافت ولید بود که یحیی بن زید بن علی بن حسین (ع) علیه امویان قیام کرد و لکن به شهادت وی انجامید. همچنین در این دوره، در اثر توطئه‌های امویان، امام باقر (ع) به شهادت رسید.^{۵۵}

بعد از کشته شدن ولید بن یزید، پسرش یزید بن ولید، که قدری مذهب بود در سال ۱۲۶ هـ ق حکومت را به دست گرفت. او که تنها پنج ماه بر سر قدرت بود به سبب کاستن از جیره برخی از سپاهیان، خاصه سپاه حجاز، عنوان «ناقص» به او دادند^{۵۶} و عاقبت به دنبال حکومت کوتاه ولی آکنده از فتنه و جنگ، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک و نیز عبدالعزیز بن حجاج بن عبدالملک، مروان بن محمد اموی که به «مروان حمار» و «حمار جزیره» نیز شهرت دارد، در سال ۱۲۷ هـ ق به خلافت دست یافت و تا سقوط دولت اموی در سال ۱۳۲ هـ ق، بر سر قدرت بود.^{۵۷}

در این عصر، حاکمیت طلقاء و بنی‌امیه بر جهان اسلام و برخی عوامل دیگر، از جمله تعصب قبایلی امویان، انتخاب همزمان دو ولیعهد، عیاشی و خوشگذرانی خلفای اموی، بروز نهضت‌های سیاسی و دینی علیه بنی‌امیه، تعصب عربی و عدم توجه و تحقیر غیر اعراب و ظهور عقاید مهدویت و... از یک سو و نیز قوه‌ی محرکه‌ی بسیار جدی و قوی انتقام از امویان به سبب شهادت چند تن از ائمه اطهار (ع)، به ویژه امام حسین (ع) و یاران او، زمینه‌های لازم را برای فروپاشی دولت طلقاء آماده ساخته بود و بر همین اساس، قیام عباسیان به رهبری ابو هاشم پسر محمد بن حنفیه آغاز و در زمان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب وارد مرحله جدیدی شد و عاقبت این جنبش، به رهبری ابراهیم ابن محمد بن علی و به فرماندهی ابو مسلم خراسانی و با شعار «الرّضا من آل محمد» موجبات سقوط دولت اموی و آغاز خلافت عباسیان را در سال ۱۳۲ هـ ق فراهم ساخت. و آنچه در این باره مهم می‌نماید این است که ابو هاشم عمو زادگان عباسی را بر خویشان علوی ترجیح داد و بدین وسیله قدرت از علویان به عباسیان انتقال یافت.^{۵۸} شایان ذکر است گرچه در دوره خلافت عباسیان در شرق، برخی از امویان، دولتی را در اندلس، در غرب، تاسیس کردند که به دولت امویان اندلس معروف شدند، ولی چون از حیثیه‌ی بحث ما خارج است امید است در فرصتی دیگر مستقلاً بدان پرداخته شود.

پی نوشت ها

- ۱- مسعودی، مروج الذهب، ۲/۲۶۵ و ۲۶۹؛ همو، التنبيه والاشراف، ۲۰۸، ابن حزم، ۹/۱-۱۱ و ۱۵، ابن جوزی، ۱۹۵/۲.
- ۲- المقدسی، ۴/۱۱۱-۱۰۷، ابن حزم، ۲/۴۷۹، ابن جوزی، ۲/۲۲۱ و ۲۲۷
- ۳- ابن جوزی، ۲/۲۲۱-۲۱۸، مقریزی، ۴۷-۴۵ و ۵۱.
- ۴- مسعودی، ۲/۳۳۴، مقریزی، ۴۴ و ۵۲
- ۵- مسعودی، ۲/۳۳۵، مقریزی، ۵۴-۵۳ و ۵۹ و ۶۳ و ۷۰ و ۷۱.
- ۶- الفخری، ۷۷، مسعودی، ۳/۱۴ و ۲/۲۹۰، الذهبی، تاریخ اسلام، ۵۴۶، یعقوبی، ۲/۶۰ و ۲۱۶.
- ۷- مقریزی، ۳۰.
- ۸- الذهبی، تاریخ اسلام، ۵۴۰، مقریزی، ۹۵ و ۱۰۳
- ۹- مقریزی، ۸۸
۱۰. ابن ابی الحدید، ۱/۱۰۴.
۱۱. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ۲۶۳، ابن ابی الحدید، ۱/۷۰، ابن اعثم، ۱۸۲ و ۲۰۷، جعفریان ۷۶-۷۴، مقریزی، ۶۷.
۱۲. مسعودی، مروج. . . ، ۲/۳۳۱، ابن ابی الحدید، ۱/۹۷، آیینہ وند، ۹۶-۹۲، مقریزی، ۶۹، ابن طباطبا، ۱۳۳، العسقلانی، ۴/۸۸.
- ۱۳- ابن طباطبا، ۱۳۴، ابن ابی الحدید، ۱/۹۸-۹۵
۱۴. المقدسی، ۵/۲۰۱-۲۰۰ و ۲۰۷، مسعودی، ۲/۳۳۴، السیوطی، ۱/۱۵۵، دینوری، ۱۷۵-۱۷۴، ابن ابی الحدید، ۱/۱۳۶ و ۱۸۳، سوره حجرات آیه ۶، ابن اعثم، ۳۱۶.
۱۵. ابن اعثم، ۳۱۶، مسعودی، مروج. . . ، ۲/۳۴۴، المقدسی، ۵/۲۰۶ و ۲۰۳-۲۰۱، نهج البلاغه، ۸۵
۱۶. آیینہ وند، ۱۸۳، نهج البلاغه، خطبه ۹۳، ص ۸۶
۱۷. مسعودی، مروج. . . ، ۲/۳۵۳، المقدسی، ۵/۲۰۹، نهج البلاغه، ص ۳۴۷.

- ۱۸- ابن ابی الحدید، ۱۳۵/۱، نهج البلاغه، ص ۱۶.
- ۱۹- المقدسی، ۲۱۳/۵، السیوطی، ۱۷۴/۱
- ۲۰- مسعودی، مروج. . . ، ۳۵۲/۲، دینوری، ۲۳۷، ابن ابی الحدید، ۹۹/۱ و ۳۲۲ و ۱۷۰، ابن اعثم، ۶۸۴.
- ۲۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۳، ص ۸۶
- ۲۲- المقدسی، ۲۲۳/۵ و ۶۱۶، دینوری، ۲۶۶، ابن جوزی، ۲۱۰/۵، مسعودی، مروج. . . ، ۳/۳ و ۶، ابن طباطبا، ۱۵۰، جعفریان، ۷۸، ۱۲۳، جاحظ، ۱۸۳.
- ۲۳- مقریزی، ۱۸۵-۱۸۴.
- ۲۴- ر. ک. ب : آینه وند، ۱۹۲-۱۸۷، جعفریان، ۸۲.
- ۲۵- ابن جوزی، ۲۱۰/۵، جعفریان، ۸۰ و ۸۷، آینه وند، ۱۹۵-۱۹۳، القرطبی، ۶۷۰.
- ۲۶- مقریزی، ۲۹، مسعودی، مروج. . . ، ۴۲۷/۲، السیوطی، ۱۹۲/۱-۱۹۱، ابن اعثم، ۷۶۵، القرشی، ۷۸ و ۸۰.
- ۲۷- ابن طباطبا، ۷۲، آینه وند، ۱۹۶-۱۹۵، مسعودی، مروج. . . ، ۲۸/۳ و ۶۷، یعقوبی.
- ۲۸- المقدسی، ۸/۶، الطبری، ۱۷۶/۳، مسعودی، مروج. . . ، ۶۰/۳-۵۴، السیوطی، از ۲۰۷-۲۰۵، دینوری، ۲۷۷ و ۲۸۸، محمد دخیل، ۱۶۹، القرشی، ۱۰۹.
- ۲۹- الدمشقی، ۶۵/۱، مسعودی، التنبيه و. . . ، ۲۸۰، یعقوبی، ۲۴۳/۲.
- ۳۰- الطبری، ۲۰۲/۲، آینه وند، ۱۹۸-۱۹۷، مسعودی، مروج. . . ، ۶۲/۳-۶۱، الدمشقی، ۶۶/۱، القرشی، ۸۶-۹۸.
- ۳۱- الدمشقی، ۶۸/۱.
- ۳۲- یعقوبی، ۲۵۳/۲.
- ۳۳- مسعودی، مروج. . . ، ۷۲/۳.
- ۳۴- ابن خلدون، ۳۷/۲.
- ۳۵- المقدسی، ۱۲/۶، جاحظ، ۱۸۸-۱۸۴، الطبری، ۲۴۹/۲، دینوری، ۱۴/۲ و ۱۹، ابن اعثم، ۹۱۵.

- ۳۶- الطبری، ۲۴۶/۲، المقدسی، ۱۴/۶، ابن طبا طبا، ۱۵۵، الذهبی، دول الاسلام، ۵۷/۱.
- ۳۷- مسعودی، مروج. . . ، ۷۱/۳، همو، التنبيه و. . . ، ۲۸۳-۲۸۲، ابن جوزی، ۳۰/۶، ابن طبا طبا، ۱۵۵ و ۱۶۰، العسقلانی، ۹۴/۴.
- ۳۸- مسعودی، مروج. . . ، ۷۱/۳، همو، التنبيه و. . . ، ۲۸۳-۲۸۲، ابن جوزی، ۳۰/۶، ابن طبا طبا، ۱۵۵ و ۱۶۰، العسقلانی، ۹۴/۴.
- ۳۹- الفاکهی، ۱۴۲/۳، السیوطی، ۲۰۹/۱.
- ۴۰- المقدسی، ۸/۶، الدمشقی، ۶۸/۱، ابن طبا طبا، ۱۵۵.
- ۴۱- ر. ک. ب : جعفریان، ۱۹۹.
- ۴۲- الطبری، ۲۴۶/۲، المقدسی، ۱۴/۶، مسعودی، ۷۳/۳، السیوطی، ۲۱۰/۱-۲۰۹، یاقوت حموی، ۲۴۹/۲، ابن طبا طبا، ۱۵۹.
- ۴۳- المقدسی، ۱۷/۶-۱۶، مسعودی، مروج. . . ، ۷۳/۳، السیوطی، ۲۱۱/۱، ابن جوزی، ۲۹/۶.
- ۴۴- مسعودی، مروج. . . ، ۹۳/۳-۹۱، المقدسی، ۲۰/۶-۱۸، ابن جوزی، ۲۹/۶، الدمشقی ۷۳/۱، ابن طبا طبا، ۱۶۳، الطبری، ۲۹۴/۳.
- ۴۵- دینوری، ۳۳۳، ابن جوزی، ۲۹/۶ و ۳۰، الدمشقی، ۷۴/۱، ابن طبا طبا، ۱۶۳.
- ۴۶- المقدسی، ۲۵/۶-۲۲، مسعودی، مروج. . . ، ۷۷/۳-۷۵ و ۹۷، دینوری، ۳۳۳ و ۳۵۷، جعفریان، ۲۶۶، الطبری، ۳۱۶/۳.
- ۴۷- المقدسی، ۲۶/۶، السیوطی، ۲۱۸/۱، مقریزی، ۴۳.
- ۴۸- ر. ک. ب : آیینہ وند، ۲۰۵-۲۰۰، یعقوبی، ۳۳۰/۲.
- ۴۹- همان، ۲۰۹-۲۰۴.
- ۵۰- ر. ک. ب : مقریزی، ۱۹۸-۱۹۰، مسعودی، مروج. . . ، ۱۶۰/۳-۱۵۶ و ۱۷۳، الفاکهی، ۱۶۲/۲.
- ۵۱- الفاکهی، ۱۴۲/۳، المقدسی، ۴۸/۶-۴۷، مسعودی، مروج. . . ، ۱۹۹/۳-۱۹۶، ابن طبا طبا، ۱۷۶.

- ٥٢- الفاکهی، ١٤٢/٣، المقدسی، ٤٧-٤٨/٦، مسعودی، مروج. . . ، ١٩٩/٣-١٩٦، ابن طبا
طبا، ١٧٦.
- ٥٣- مسعودی، مروج. . . ، ٢٠٨/٣-٢٠٦ و ٢١١، المقدسی، ٤٩/٦، مسعودی، التنبیه و. . . ،
٣٠٠، محمد دخیل، ٣٧٢.
- ٥٤- ر. ک. ب : آینه وند، ٢١٤-٢٠٩، یعقوبی، ٣٢٠/٢.
- ٥٥- المقدسی، ٥١/٦، مسعودی، مروج. . . ، ٢١٦/٣-٢١٣، السیوطی، ٢٥٠/١، دینوری،
١٥٠/٢، القرشی، ١٣٢ و ١٣٩.
- ٥٦- مسعودی، مروج. . . ، ٢٢٠/٣، المقدسی، ٥٣/٦، ابن طبا طبا، ١٨٢. السیوطی، ٢٥٤/١-
٢٥٣، مسعودی، مروج. . . ، ٢٢٦/٣، دینوری، ٣١٢، المقدسی، ٥٤/٦-٥٣.
- ٥٧- السیوطی، ٢٥٤/١-٢٥٣، مسعودی، مروج. . . ، ٢٢٦/٣، دینوری، ٣١٢، المقدسی،
٥٣-٥٤/٦.
- ٥٨- مسعودی، مروج. . . ، ٢٤٥/٣-٢٤٣، المقدسی، ٦٣/٦-٥٨، دینوری، ٣٧٥ و ٣٨١، ابن
حزم، ٣١/١.

منابع و ماخذ

- آيينه وند، صادق: تاريخ اسلام، معارف، قم، ۱۳۸۱ ش.
- ابن ابى الحديد (م ۶۵۶ ق)، هبه الله ابن محمد: جلوهى تاريخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه دكتور محمود مهدوى دامغانى، نشر نى، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- ابن اعثم كوفى (م ۳۱۴ ق)، محمد: الفتوح، ترجمه محمد ابن احمد مستوفى هروى، انقلاب اسلامى، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ابن الجوزى (م ۵۹۷ ق)، عبدالرحمن ابن على: المنتظم فى تاريخ الملوك و امم، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۲ ق.
- ابن حزم اندلسى (م ۴۵۶ ق)، على ابن احمد: جمهره انساب العرب، دار الكتب العلميه، بيروت، ۱۴۲۱ ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: تاريخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آيتى، مطالعات و تحقيقات، علمى و فرهنگى، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ابن طبا طبّا (ابن طقطقى) (م ۷۰۹ ق): تاريخ فخرى، ترجمه محمد وحيد گلپايگانى، علمى و فرهنگى، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- جاحظ (م ۲۵۵ هج)، عمرو ابن بحر: رساله ي بنى اميه، ضميمه ي كتاب النزاع و التخاصم. . . مقريزى، ترجمه ميرسيد جعفر غضبان، ۱۳۲۷ ش.
- جعفریان، رسول: تاريخ سياسى اسلام، چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۶۹.
- الحاكم النيسابورى (م ۴۰۵ ق)، محمد ابن عبدالله: المستدرک على الصحيحين، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۱ ق.
- الحموى، ياقوت ابن عبدالله (م ۶۲۶ ق): معجم البلدان؛ دارالفكر، بيروت، بى تا.
- دخيل، على محمد: ابطال الهاشميين، دارالهادى، بيروت، ۱۴۲۲ ق.
- الدمشقى (م ۱۰۸۹ م)، عبدالحى ابن احمد: شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، دارالكتب العلميه، بيروت.

- دینوری (م ٢٨٣ ق)، احمد ابن داود: اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ١٣٧١ ش.
- الدینوری (م ٢٧٦ ق)، عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه: الامامه و السياسه (تاریخ الخلفاء)، الشریف الرضی، قم، ١٣٧١ ش.
- الذهبی، (م ٧٤٨ ق)، محمد ابن احمد: تاریخ الاسلام (المغازی)، دارالکتب العربی، بیروت، ١٤٠٧ ق.
- دول الاسلام، دارصادر، بیروت، ١٩٩٩ م.
- السیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر: تاریخ الخلفاء، مطبعه السعاده، مصر، ١٣٧١ ق.
- الشیبانی (م ٢٤١ ق)، احمد ابن حنبل: مسند احمد، موسسه ی قرطبه، مصر، [بی تا].
- العسقلانی الشافعی (م ٨٥٢ ق)، احمد ابن علی: الاصابه فی تمییز الصحابه، دار الجیل، بیروت، ١٤١٢ ق.
- الطبری، محمد ابن جریر: تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، موسسه عزالدین، بیروت، ١٤٠٧ ق.
- الفاکهی (م ٢٧٥ ق)، محمد ابن اسحاق: اخبارمکه فی قدیم الدهر و حدیثه، دارخضر، بیروت، ١٤١٤ ق.
- قرآن کریم.
- القرشی (م ٣٥٦ ق)، علی بن الحسین (ابی الفرج): مقاتل الطالبیین، الشریف الرضی، قم، ١٤١٦ ق.
- القرطبی (م ٤٦٣ ق)، یوسف بن عبدالله بن عبدالبر: الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، دارالاعلام، عمان (اردن)، ١٤٢٣ ق.
- القشیری النیسابوری (م ٢٦١ ق)، مسلم ابن الحجاج: صحیح مسلم، داراحیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
- مسعودی (م ٣٤٦ ق)، علی ابن الحسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالهجره، قم، ١٤٠٩ ق.

- مسعودی، علی بن الحسین: التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱ ش.

-المقدسی، مطهر ابن طاهر، البدء و التاریخ، دار صادر، بیروت، بی تا.

-مقریزی، (م ۸۴۵ ق)، احمد ابن علی، النزاع و التخاصم فی مابین بنی امیه و بنی هاشم: ترجمه میرسید جعفر غضبان، ۱۳۲۷ ش.

- نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۳ ش

-یعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.